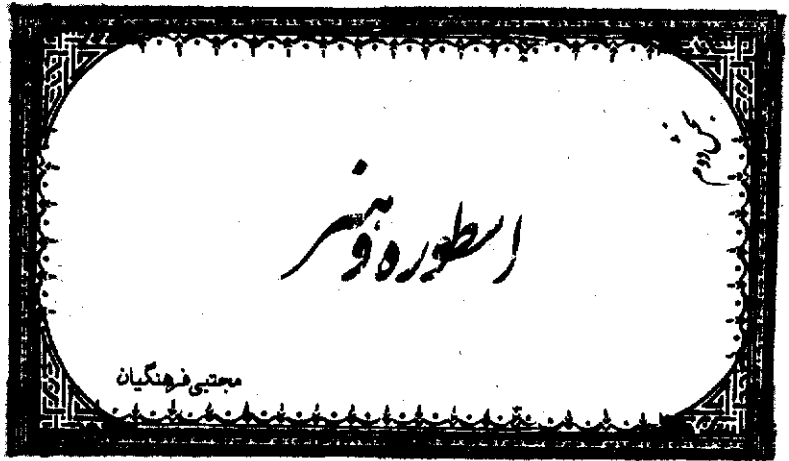




شیراز، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



تفاوت انسان جدید و انسان اسطوره‌ای

نقطه کانونی اسطوره، افزون بر غایت، و بن دهش و پاسخ‌یابی ازلیت و ابدیت، انسان است؛ همو که باید این راه را بی‌ماید تا به سعادت برسد. نکته مهم این است که بین انسان امروز - که اسطوره‌زدایی می‌کند و با چهارچوب دانایی و گزینش اصالت تجربه و حس، خود را از اسطوره بی‌نیاز می‌پندارد - با انسان کهن یا اسطوره‌ای - که اساساً هدفش گشایش رمز و راز اسطوره برای رسیدن به حیات جاودانه بود - تفاوت اساسی وجود دارد. اینک به بخشی از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم.

میرچا الیاده می‌گوید همان‌گونه که انسان جدید خود را ساخته و پرداخته تاریخ می‌داند، انسان جوامع کهن خویش را فرآورده برخی وقایع اساطیری می‌شمارد، نه آن و نه این، خود را یک باره و به تمامی، ساخته و پرداخته شده از پیش - آن‌گونه که ابزاری را به نوعی قطعی و نهایی می‌سازند - تلقی نمی‌کنند. انسان جدید می‌تواند چنین استدلال کند: من امروزه بدین‌گونه هستم؛ زیرا حوادثی بر من گذشته است؛ ولی این وقایع و امور بدین علت امکان حدوث یافتند که کشاورزی در حدود هزاران سال پیش کشف شد، تمدن‌های شهری در شرق نزدیک باستانی، توسعه و گسترش یافت، اسکندر، آسیا را فتح کرد، گالیله و نیوتن مفهوم تصور از جهان را منقلب ساختند و زمینه ظهور تمدن صنعتی فراهم آمد، انقلاب فرانسه رخ داد و آزادی، عدالت و دموکراسی مطالبات بشری گردیدند.

همچنین یک بدوی می‌تواند با خود بگوید: من امروزه این‌گونه‌ام؛ چون یک رشته حوادث پیش از من روی داده‌اند؛ ولی بن‌درنگ باید بیفزایند: حوادثی در زمان‌های اساطیری پیش آمده‌اند و بنابراین، در مجموع، تشکیل دهنده تاریخی قدسی و مینوی‌اند؛ زیرا اشخاص درام، انسان‌ها

نیستند، بلکه موجودات فوق طبیعی‌اند. افزون بر اینها، انسان جدید ضمن اینکه خود را محصول جریان تاریخ عالم می‌شناسد، خویش را را مجبور به شناخت کل آن نمی‌بیند. حال آنکه انسان جوامع کهن نه تنها ناگزیر از یادآوری سرگذشت اساطیری قبیله خویش است، بلکه وقت به وقت، بخش نسبتاً بزرگی از آن را دوباره متحقق می‌سازد. در اینجا، مهم ترین اختلاف میان انسان کهن و انسان جدید ظاهر می‌شود. بازگشت ناپذیری حوادث که برای انسان جدید صفت مشخصه تاریخ است، از دیدگاه انسان کهن قطعی و یقینی نیست. به طور خلاصه، انسان جدید قائل به بازگشت تاریخ نیست؛ ولی انسان اسطوره‌ای حیات خود را در بازگشت و تکرار تاریخ اسطوره‌ای خود جستجو می‌کند. برای هنرمند نیز به همین شکل، بازگشت‌پذیری در سایه تکاپوهای شهودی هنرمند، امری ممکن است.

کارکردهای اسطوره

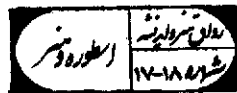
بارزترین کارکرد اسطوره، توجیه و توضیح حقایق طبیعی و فرهنگی - یکتا انگاری ذهن و عین - است. یکی دیگر از کارکردهای اسطوره تأیید یا ارزش گذاری است. بسیاری از اسطوره‌ها توضیح‌دهنده آیین‌ها و شعائرند. توصیف هم یکی دیگر از کارکردهای اسطوره است. از آنجا که اسطوره‌ها به سرچشمه پایان جهان یا به موضوعی چون بهشت می‌پردازند، می‌توانند توصیف‌کننده اموری نیز باشند که مردم هرگز به چشم نمی‌بینند. پس اسطوره‌ها خردگرا و مشاهده‌گرند. حتی ممکن است ارزش آموزش اسطوره، بیشتر محدود به توصیفات پیرامون آن باشد. بدین گونه، شاید اسطوره‌های جوامع کهن مهم‌ترین الگوی آموزشی را رقم بزنند؛ زیرا نظام فلسفی جداگانه‌ای در آن جوامع وجود ندارد.

درمان، بهبود و *الهام* یکی دیگر از کارکردهای اسطوره است. اسطوره‌ها نقش ممتازی در درمان بیماری ایفا می‌کنند. در میان سرخ‌پوستان *ناواهو* در آمریکای شمالی این روایات اسطوره‌ای هنگامی بر زبان آورده می‌شود که هستی یک فرد به مخاطره می‌افتد. بدین گونه، یکی از کاربردهای اسطوره عبارت است از درمان بیماران از راه خوانش اسطوره آفرینش و تأثیر جادووار آن.

در سنت‌های کهن، جنبه شاعرانه اساطیر قابل تأمل است. جوامع فاقد کار و ابتکار هنری تمایل داشتند به درون‌مایه‌ها و تصاویر اساطیری، به مثابه منبعی برای تشریح حالات درونی تکیه کنند. اساطیر بر جوامع نوین نیز تأثیرات زیبایی‌شناسانه نهاده است که نمونه‌اش غلبه درون‌مایه‌های اساطیری یونان و روم باستان در نگارگری، تندیس‌سازی و ادبیات مغرب زمین است.^۲

میرچا الیاده عناصر و کارکرد اسطوره را بسی عمیق‌تر مورد کاوش قرار می‌دهد. از نظر او، کارکرد اسطوره، آن گونه که جوامع کهن با آن زندگی می‌کنند و در آن جوامع حیات دارد، عبارت است از:

۱. چشم‌اندازهای اسطوره. میرچا الیاده، جلال ستاری، ص ۲۱-۲۲.
۲. اسطوره، بیان نمادین. ابوالقاسم اسماعیل‌پور، ص ۵۹-۵۸.



۱. تاریخ کارهای موجودات فوق طبیعی را تشکیل می‌دهد؛

۲. این تاریخ و سرنوشت کاملاً درست حکایت می‌کند که هر چیز چگونه به وجود آمده است یا چگونه یک رفتار، نهادی، نحوه کار و عملی بنیان نهاده شده است. به همین دلیل، اساطیر نمونه‌های همه اعمال اندیشیده و معنی‌دار انسانی به شمار می‌روند

۳. شناخت اسطوره به معنای شناخت اصل اشیا و چگونگی پیدایش آنهاست که بر اثر آن دانش و شناخت، با توفیق تسلط یافتن بر اشیا، در اختیار گرفتن و دست‌کاری و دخل و تصرف در آنها، به اراده و دلخواه حاصل می‌آید. این شناخت، بیرونی و انتزاعی نیست، بلکه معرفتی است که به طریق آیینی، چه از راه نقل اسطوره و طی بر پایی تشریفات و چه با برگزاری رسم و آیین که اسطوره در حکم توجیه آن است، همیشه زنده است و زنده می‌ماند؛

۴. در هر حال، اسطوره همیشه به نوعی زنده است و حیات دارد و انسان‌ها با آن زندگی می‌کنند.^۲

در مفاهیم موجود، تجربه دینی درباره اساطیر باز فهم می‌شود، از آن جهت که این وقایع شگرف و برانگیزاننده و معنی‌دار در زمان حال، باز تولید می‌شوند. به بیانی، انسان‌ها اسطوره را حاضر می‌کنند و خود معاصر و هم‌زمان آنها می‌شوند. شاید از همین روست که می‌توان از زمان پرنیرو و قدرتمند اسطوره سخن گفت.

برونیسلاو مالینوسکی می‌گوید:

اسطوره، با در نظر داشتن آنچه در آن زنده است و حیات دارد، توجهی ناظر به ارضای کنج‌کاوی علمی نیست، بلکه روایتی است احیاگر واقعیتی اصیل و برآورنده نیاز عمیق دینی که با گرایش‌های اخلاق، الزامات و احکام اجتماعی و حتی مطالبات عملی مطابقت دارد و جویگوی آنهاست. در تمدن‌های بدوی، اسطوره کار لازمی انجام می‌دهد: معتقدات را بیان می‌دارد، اعتلا می‌بخشد، مدون می‌سازد، حافظ اصول اخلاقی است و آنها را حاکم می‌سازد. اثربخشی مراسم و تشریفات آیینی را تضمین می‌کند و قواعد و مقررات عملی را که به کار آدمی می‌آید، عرضه می‌دارد. بنابراین، اسطوره یک عنصر اساسی و شاید اساسی‌ترین عنصر تمدن انسانی است.

افسانه‌سازی و قصه‌پردازی به هیچ وجه بیهوده نیست، بلکه برعکس، واقعیتی زنده است که مردم علی‌الذمام به آن رجوع می‌کنند و از آن استعانت می‌جویند، ابتدا فرضیه‌های انتزاعی یا بیانی و وصفی رنگین با کاربرد گسترده تصاویر و تمثیلات نیست، بلکه به راستی، مجموعه قوانین واقعی دین بدوی و حکمت عملی است.^۳

از نظر ژرژ دومزیل، اسطوره‌شناس بزرگ فرانسوی، کارکرد اسطوره عبارت است از تشریح نمایش‌آور آرا و عقاید یک جامعه، نه تنها برای پیوند آن به وجدان جامعه و ارزش‌های آن و آرمان‌هایی که نسل به نسل دنبال می‌شود، بلکه بنیاد از همه، برای تشریح همان ساختار و

۲. چشم‌اندازهای اسطوره میرچا الیاده، جلال ستاری، ص ۲۶ - ۲۵.
4. B. malinowski, myth in primitive psychology (1926) (p.p. 102 - 108)

موجودیت عناصر رابطه‌ها، موازنه‌ها و تنش‌هایی که آن جامعه را تشکیل می‌دهند و نیز برای تثبیت قواعد و عملیات سنتی که بدون آن، همه چیز در جامعه متلاشی خواهد شد. دومی در تحلیل اسطوره‌های هند و اروپایی، به ساخت سه طبقه‌ای قائل است:

۱. طبقه ایزدان فرمانروای روحانی؛ ۲. طبقه ایزدان جنگاوران؛ ۳. طبقه ایزدان برکت بخش (کشاورز و پیشمور).^۵

زمان و مکان در اسطوره

اساس در اسطوره، بازگشت به سراغاز و بُن دهش است و نقطه تداوم حیات و بازگشت به آغازی است که دیگرگون از تاریخ خطی است. بنابراین، در این بینش، انسان هنگامی اساطیری می‌شود که مرکز وجودش به سبب بازگشت به سرچشمه و بن دهش نقطه خلاق هر آیین، خاستگاه هر بنا و الهام بخش هر کردار باشد. در واقع، انسان تنها هنگامی خلقت اساطیری می‌پوشد که جهان بنیاد^۶ شود. به روایت *داریوش شایگان*، هر بنیادی مستلزم *ازل اندیشی* است. در اسطوره، زمان، تاریخ‌مند و خطی نیست.

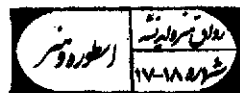
از نگاه امروزی، اسطوره بی‌زمان و مکان است. انسان اسطوره‌ای با اجرای مناسب مربوطه، زمان گیتیانه را می‌فراموشد و اساساً نقطه رستن انسان اسطوره‌ای، گذر از زمان گیتیانه است؛ زمانی که نقطه هیبوط آدمی از بهشت جاودان و خاطره ازلی به کویر دردآلودی شد که رنج‌ها و خواهش‌های غریزی، دامن انسان پاک سرشت را آلوده کرد؛ زمانی که زرتشت آن را ۱۲۰۰۰ یا ۹۰۰۰ سال کیهانی می‌پندارد که اسطوره محصول همان زمان است؛ زمان فرازمانی که در آن خبری از حضور شر و اهریمن نیست و اهورا پایه‌های قدرت را در قداست آن جهانی خویش باز می‌آفریند؛ زمانی که آس و اساس تفکر اسطوره‌ای است. البته زرتشت بشارت می‌دهد، بعد از پایان این ۹ یا ۱۲ هزار سال خطی و تاریخی، رستاخیز بی‌زمانی و رسیدن به اصل و بن دهش آدمی فرامی‌رسد و اهورا در این فاز زمانی، اهریمن را شکست می‌دهد و تاریخ بی‌تاریخی بشر، یعنی حیات جاودانه بدون تمصب آغاز می‌گردد.

مکان نیز قدسی است و بنیاد ازلی دارد. مکان اساطیری می‌تواند در آسمان‌ها، در تور، خورشید، دریاها و... باشد که فضایی قدسی و مینوی است؛ فضای پیراستن انسان از زمان و مکان گیتیانه که خود چالش نزاع خیر و شر را در درون انسان برمی‌انگیزد.

انسان اسطوره‌ای به یگانگی آسمان و زمین و همه مظاهر طبیعت معتقد است. او با نردبان یا به واسطه شاخساری، خود را به آسمان می‌رساند و بهشتی می‌شود؛ ولی هیبوط انسان، زمانی شروع شد که از بام زمان مینوی یا بی‌زمانی سقوط کرد و مظاهر گیتیانه را با فراموشی اصل خویش، مورد تمسک قرار داد. شاید یکی از دلایل اضطراب انسان معاصر، اسطوره‌زدایی از پیکر حیات اجتماعی و فردی و اتکا به خرد زمان‌مند و عقل ابزاری باشد. خلاصه اینکه زمان ازلی در

5. G. Y. Lanson. op. cit. p.4

6. Cosmogonic



اسطوره، به گونه‌ای است که نوشدگی و تجدید حیات کیهان، انسان و جلوه‌های طبیعی را در پی دارد؛ زیرا به واسطه همین زمان نازمان است که بدایت مطلق و لحظه آفرینش همواره به زمان حال در می‌آید و نوشدگی عینیت می‌یابد.^۷

در نزد باورمند اسطوره، آفرینش کیهان، سالانه تجدید می‌شود. این تکرار جاودانه بازگشت مردگان به دنیای زندگان و حضور در میان آنان را ممکن می‌سازد. قَرَوَه‌ها همان ارواح مردگانند که فروردین ماه بر پشت بام خانه‌ها به پرواز در می‌آیند. تکرار نمادین امر آفرینش و نوشدگی در ایام نوروز را در سبز کردن سبزه در ظرف‌های سفالین و بذریاشی به هنگام بهار می‌توان دید. در واقع، باورمند اسطوره مدام در حال بازآفرینی زمان است تا خود را با اسطوره، معاصر و هم‌زمان نماید. به همین جهت، گنوسیان و عارفان شرق، اخراج انسان از بهشت را یرت شدن انسان غیر تاریخی به زمان تاریخی می‌دانند و از این رو، تقدس مکان در اسطوره، به صورت مرکزیت گیتی یا مرکزیت هستی تبلور می‌یابد. در اساطیر ایران، دماوند و البرزکوه مرکز جهان است. دریای کیانسه برای زرتشتی‌ها تقدس دارد، طور سینا در فلسطین و...

الیاده نمادهای مرکز را در ارتباط با معماری و برافرازی بناها، این‌گونه تشریح و خلاصه می‌کند:

۱. کوه مقدس که آسمان و زمین را به هم می‌پیوندد و در مرکز جهان است؛

۲. هر معبد و کاخ یا هر شهر مقدس، خود کوه مقدس است که به صورت مرکز در می‌آید؛

۳. حرم و شهر مقدس به منزله ناف گیتی، محل تلاقی آسمان و زمین و دوزخ انگاشته می‌شود.^۸

در پایان، با اشاره به دو خاصیت منحصر به فرد زمان اساطیری یعنی زمان قدسی، زمان مجلای قدسی می‌توانیم دیگر گونی آن را از زمان خطی تعبیر نماییم:

۱. قابلیت تکرار زمان اساطیری بدین معنا که هر عمل معنی‌دار و هدف‌دار، یا هر کاری که خواسته یا ناخواسته انجام گیرد، آن را باز می‌سازد؛

۲. زمان قدسی گرچه تاریخ گنر و مافوق هر چه امکان و احتمالی است و در بدایت زمان سرمدی سیر می‌کند؛ ولی آغازش در تاریخ است؛ یعنی در زمانی که خدا جهان را آفرید یا سامان بخشید و منظم نمود. حال آنکه به تحقیق، مهمان خطی، این دو خصلت را ندارد.^۹

۷. اسطوره، بیان نمادین ابوالقاسم اسماعیل‌پور، ص ۳۳.
۸. ر.ک. بازگشت جاودانه، ص ۳۷.
۹. رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی، مهبوش واحدوست، انتشارات صدا و سیما، ج ۱، ص ۱۰۰.

